

## حزن پریشانِ واقعیت

منبع: سایت جرس، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۳/۸/۷

«صداش / به شکل حزن پریشان واقعیت بود / و پلک هاش / مسیر نبض عناصر را / به ما نشان داد / و دست هاش / هوای صاف سخاوت را / ورق زد / و مهربانی را / به سمت ما کوچاند / به شکل خلوت خود بود / و عاشقانه ترین انحنای وقت خودش را / برای آینه تفسیر کرد / و او به شیوه باران پر از طراوت تکرار بود / و او به سبک درخت / میان عافیت نور منتشر می شد»<sup>۱</sup>.

این ایام مصادف است با دومین سالگرد روی در نقابِ خاک کشیدن و پرواز ابدی احمد قابل؛ خورشید سواری که صداقت، حریت، شجاعت، تواضع، بی تکلفی، پاکدامنی و پایداری در او موج می زد. غزالی در کتاب «ذکر الموت» از سه گونه مواجهه آدمیان با مرگ سخن می گوید: کسانی که شیرین می زیند و آنقدر تعلقات و دلبستگیهای دنیوی دارند که از مرگ می هراسند و از در رسیدن آن وحشت دارند؛ که «هر که شیرین می زید او تلخ مرد». دسته دوم افرادی اند که از وضعیت روحی خود ناراضی اند و در آرزوی در رسیدن روزگار بهتری هستند؛ اما عزم و اراده ای برای تغییر و توبه ندارند و در حسرت سر بر آوردن رستاخیزی در سرزمین وجودشان، شب و روز را دوره میکنند و انتظار می کشند. دسته سوم جماعتی اند که زوال و عدم مانایی دنیا را به رأی العین دیده و چشیده اند و دلبستگی چندانی به دنیا ندارند، سبکباری و سبکبالی پیشه کرده و از مرگ هیچ نمی هراسند؛ که «آنچه را نباید، دلبستگی را نشاید». احمد قابل متعلق به گروه سوم بود؛ تعلقات دنیوی چندانی نداشت و «آبروی فقر و قناعت را» نمی برد و «خفیف المؤمنه» بود. تو گویی این سخن حافظ ورد زبانش بود:

درویش را نباشد برگ سرای سلطان      ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

خود را بسان مسافری می انگاشت که قرار است چند صبحی در این دنیا بزید و پس از آن به «خلوت ابعاد زندگی» سفر کند و به سمت بی سو به پرواز در آید و هم نورد افقهای دور شود؛ تمام زندگی پاک و پر تلاطم او بر این امر گواهی می دهد. در حالیکه از مرحوم آیت الله منتظری اجازه نامه اجتهاد داشت، سالها بود که لباس روحانیت را از تن به در آورده و با مناعت طبع زندگی می کرد و خم به ابرو نمی آورد. «شجاعت بودن» در او موج می زد؛ با دغدغه های اصیل معرفتی خویش زندگی می کرد و دلمشغول آنها بود. اگر بر اثر تحقیقات و تأملات دراز آهنگ خود به موضعی می رسید؛ باکی از ابراز آن به دل راه نمی داد؛ ولو اینکه خلاف رأی جمهور

۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، دفتر «حجم سبز»، شعر «دوست».

بود. سخنان او دربارهٔ مسئلهٔ «حجاب» از این دست بود؛ بدیع و خلافِ آئینِ عادت و جسورانه. مطابق با فتوای ایشان، نپوشاندنِ موی سر و گردن در روزگار کنونی، برای بانوان اشکال شرعی ندارد و رواست. مقالهٔ خود تحت عنوان «حجاب در ترازوی اخلاق» را که حدوداً دو سال پیش منتشر شد، به روح بلند آن آزاده مرد تقدیم کردم.<sup>۲</sup> در آن نوشتار، به اقتضای ایشان، البته از منظر اخلاقی و نه فقهی، با مد نظر قرار دادنِ تفکیک میان «وجوب فقهی» و «وجوب اخلاقی»، بحث از حجاب را ذیل مقولهٔ «عفت» و رفتار عقیفانه گنجانده و نپوشاندنِ موی سر و گردن را، از منظر اخلاقی، امری روا انگاشته، ادله ای چند له این مدعا اقامه کردم. این روزها که «حجاب اجباری» و «امر به معروف و نهی از منکر» دولتی و حکومتی و حادثهٔ تلخ و شوم «اسید پاشی»، نقل محافل و نقل مجالس است؛ بهتر می توان اهمیتِ جسارت و صراحت و تهور مرحوم قابل را دریافت. ایشان هم با حجاب اجباری مخالف بود، هم نپوشاندنِ موی سر و گردن را فعلی غیر شرعی قلمداد نمی کرد. اگر این آموزه ها قدر ببیند و بر صدر نشیند و در آنها به دیدهٔ عنایت نگریسته شود، آنچه اکنون در جامعهٔ ما تحت عنوان حجاب اجباری و امر به معروف و نهی از منکر حکومتی در حال اجراست، بالمره تغییر کرده، سیرت و صورت دیگری پیدا می کند.

درود و رحمت بی پایانِ خداوند بر روح پاک احمد قابل باد. حال که از قضای روزگار، میان ما فرسنگها فاصله است، قصهٔ پراز مهر و وفای خود را به گوش نسیم صبحگاهی که پیک دور افتادگان است، می خوانم تا مگر آنرا به مزار پاکِ آن آشنا و عزیز سفر کرده برساند:

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

---

۲. نگاه کنید به: